

تکواژ صفر

آزیتا عباسی*

استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه الزهراء^(س)، تهران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۱/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۴/۰۴)

چکیده

در صرف تکواژبنیاد، تکواژ صفر به تکواژی گفته می‌شود که بار معنایی دارد، اما هیچ‌گونه تظاهر صوری ندارد؛ یعنی نه صورت آوایی دارد و نه صورت نوشتاری؛ به‌عنوان نمونه، کلمه «رفت» در زبان فارسی، فعل گذشته سوم شخص مفرد است، اما در این کلمه هیچ نشانه صوری‌ای برای نشان دادن مشخصه‌های شخص و شمار وجود ندارد. گروهی از زبان‌شناسان کلمه «رفت» را به صورت [رفت-ظ] تحلیل می‌کنند و مشخصه‌های شخص و شمار را به تکواژ صفر نسبت می‌دهند، اما تکواژ صفر از سوی بسیاری از محققان از جمله آرونوف (۱۹۷۶ و ۱۹۸۳)، لیبر (۱۹۸۱)، بائر (۱۹۸۳ و ۱۹۸۸)، اشتکاور (۱۹۹۲) و ملچوک (۱۹۹۶)، به دلایل متعددی از جمله تعدد مقولات دستوری و تعدد معانی، مورد اعتراض قرار گرفته است. در این مقاله، ماهیت تکواژ صفر مورد بررسی دقیق‌تر قرار گرفته و مصادیق این تکواژ و شرایطی که زبان‌شناسان برای وجود آن مطرح کرده‌اند، معرفی شده است. آن‌گاه، پس از ارائه دلایلی که برای تأیید و رد تکواژ صفر برشمرده‌اند، با ارائه شواهد زبانی مشخص شده است که آنچه در منابع با عنوان «تکواژ صفر» می‌نامند، خلأی است بافتی در محور هم‌نشینی که گویشور با توجه به بافت زبانی و غیرزبانی‌ای که در دسترس دارد، آن را پر می‌کند.

کلیدواژه‌ها: تکواژ صفر، بافت زبانی، بافت غیرزبانی، صرف، نحو.

* E-mail: aabbassi1379@yahoo.com

۱. مقدمه

«هیچ» مفهومی است که از مدت‌ها قبل، علاوه بر فیلسوفان، زبان‌شناسان را نیز به خود مشغول داشته است. پائینی، دست‌نویس هندی، نخستین کسی بود که حدود دو هزار سال پیش در توصیف دستور زبان سانسکریت از تکواژ صفر استفاده کرد (ملچوک^۱، ۲۰۰۶: ۵۰۶). سوسور^۲ (۱۹۵۹؛ به نقل از سیگل^۳، ۲۰۰۸: ۱-۳) هم در مطالعاتش زمینه طرح این مفهوم را فراهم کرده بود؛ او می‌گفت در زبان، بودن و نبودن چیزی معنادار است. بلومفیلد^۴ (۱۳۷۹) هم در تحلیل‌های زبانی‌اش از تکواژ صفر استفاده کرد. از آن پس، استفاده از تکواژ صفر در مطالعات دوره ساختگرایی آمریکایی پسابلومفیلدی، در همه حوزه‌های واج‌شناسی، صرف و نحو گسترش بسیار یافت. به این ترتیب، اکنون سال‌هاست که از مفهوم صفر استفاده گسترده می‌شود و این مفهوم در نظریه‌ها و توصیف‌های زبان‌شناختی جایگاهی محکم پیدا کرده است. به نظر می‌رسد این «هیچ» در زبان‌شناسی به چیزی اشاره دارد و گویا واحد زبانی معناداری است که تظاهر آوایی ندارد. در بسیاری از زبان‌ها، برای توصیف ساختارهای زبانی از تکواژ صفر استفاده می‌کنند، اما در تعداد کمی از این زبان‌ها برای قائل شدن به چنین تکواژی دلایل موجهی ارائه شده است (بالتیرو^۵، ۲۰۰۷ الف: ۳۶؛ بلومفیلد، ۱۳۷۹: ۲۴۸-۲۴۹).

در این مقاله در پی پاسخ به سؤالاتی از این دست هستیم: آیا تکواژ صفر اساساً وجود دارد؟ مصادیق تکواژ صفر کدامند؟ تکواژ صفر تکواژی تصریفی است یا اشتقاقی؟ تکواژ صفر واحدی است صرفی، نحوی یا معنایی؟ آیا محدودیتی در کاربرد تکواژ صفر وجود دارد؟ تکواژ صفر یک تکواژ است یا یک تکواژگونه؟ آیا تکواژ صفر فقط ابزاری برای نشان دادن تحلیل‌های مجرد زبانی است یا گویشور، بودن و نبودن آن را احساس می‌کند؟ دلایل رد یا تأیید تکواژ صفر کدامند؟ آیا می‌توان ساخت‌هایی را که تاکنون به کمک تکواژ صفر تحلیل شده‌اند، به روشی دیگر تحلیل کرد؟

این مقاله در ۷ بخش تنظیم شده است: بخش اول به مقدمه و بخش دوم به تعاریفی که تاکنون از تکواژ صفر ارائه شده است، اختصاص دارد. در بخش سوم، به مصادیق تکواژ صفر و در بخش چهارم، به شرایطی که زبان‌شناسان مختلف برای وجود تکواژ صفر قائل شده‌اند، خواهیم پرداخت. در ادامه مقاله، پس از ارائه دلایلی که در تأیید یا رد تکواژ صفر برشمرده شده، تحلیلی دیگر از

پدیده‌ی خلأ معنادار ارائه خواهیم کرد. بخش پایانی به نتیجه‌گیری از مباحث مطرح‌شده در مقاله اختصاص خواهد یافت.

۲. تعریف تکواژ صفر

از زمانی که سوسور صورت و معنا را دو روی سکه‌ی نشانه‌ی زبانی معرفی کرد، انتظار آن می‌رفت که واحد زبانی‌ای به نام تکواژ صفر^۱ وارد تحلیل‌های زبانی شود. زبان‌شناس صورت‌نگرا وقتی دید فعل «walk» به اسم «walk» تبدیل شده است، به دنبال عامل این تغییر گشت و چه بهتر که می‌توانست تکواژی را عامل این تغییر معرفی کند و بار دیگر با ارائه‌ی شاهدهی، برقراری تطابق یک‌به‌یک بین صورت و معنا را نشان دهد، اما از آنجا که عامل این تغییر، فاقد تظاهر آوایی بود، این واحد را تکواژ صفر نامید.

علی‌رغم استفاده‌ی گسترده از نشانه‌های صفر، هنوز تعریفی که همه‌ی زبان‌شناسان آن را قبول داشته باشند، برای این نشانه‌ها ارائه نشده است. گروهی از زبان‌شناسان، تکواژ صفر را نه یک تکواژ، بلکه فقدان یک دال آشکار در جایگاهی می‌دانند که انتظار می‌رود یک دال تصریفی در آن جایگاه باشد؛ به عبارت دیگر، این گروه یک خلأ معنادار را صفر می‌نامند. بر این اساس، گویشور فارسی‌زبان از آن جهت فعل «رفت» را فعل سوم شخص مفرد گذشته تشخیص می‌دهد که هیچ‌کدام از پسوندهای تصریفی آشکار ممکن که شمار و شخص را نشان می‌دهند، در پایان این فعل نیامده است، اما گروهی دیگر از زبان‌شناسان از جمله بوی^۲ (۲۰۰۷: ۳۲) از تکواژ صفر با عنوان «پایانه‌ی صفر» یاد کرده‌اند و این پایانه را پسوندی مجرد می‌دانند که صورت آوایی ندارد و دال بر مجموعه‌ای از مشخصات تصریفی است.

به گفته‌ی این^۳ و ویتنبرگ^۴ (۱۹۹۰: ۱۸۸ و ۱۸۹)، حداقل دو نوع تکواژ صفر وجود دارد: تکواژ صفر در سطح صرف و تکواژ صفر در سطح نحو. تکواژ صفر در سطح صرف در کنار یک تکواژ آزاد قرار می‌گیرد و کلمه‌ی تصریف‌شده می‌سازد، مانند تکواژ صفر مفرد در «کتاب-SG». هر تکواژ صفر تعریف معناشناختی خود را در واژگان دارد و به همین دلیل همان طور که سهم یک تکواژ آشکار در معنای کلمه‌ی پیچیده قابل تحلیل است، تکواژ صفر هم نقشی در ساختمان معنایی کلمه دارد؛

برای مثال، تکواژ صفر در کلمه «کتاب»، همچون تکواژ «_ها» در کلمه «کتاب‌ها»، معناشناسی شمار را به اسم هسته اضافه می‌کند. در سطح نحو، تکواژ صفر، تکواژ ناپیدایی فاقد تظاهر آوایی است و یک همتای آشکار دارد؛ مثل موارد حذف. در سطح نحو، تکواژ صفر خلأی نیست که در نتیجه حرکت جزئی از جمله به محل دیگری به وجود آمده باشد.

۳. مصادیق تکواژ صفر

از ابتدای معرفی مفهوم تکواژ صفر در تحلیل‌های زبان‌شناختی، مصادیق و کارکردهای گوناگونی برای این تکواژ برشمرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

تکواژ صفر واحدی است صرفی / اشتقاقی که در فرایند اشتقاق صفر موجب تغییر مقوله دستوری کلمه می‌شود و در این تغییر، گاه جایگاه تکیه تغییر می‌کند (مانند تبدیل فعل «record» به اسم «record» در زبان انگلیسی)؛ واحدی است صرفی / تصریفی که در زبان انگلیسی از ستاک فعلی حال، فعل گذشته یا وجه وصفی می‌سازد (مانند فعل «cut»); در زبان انگلیسی و نیز فارسی نشانه شمار مفرد در اسم است (پلومفیلد معتقد بود در صورت‌های مفرد زبان انگلیسی، عنصر صفر وجود دارد (بالتیرو، ۲۰۰۷ الف: ۳۶ و ایریش کولوف^{۱۱}، ۲۰۰۶: ۱۹))؛ در برخی کلمات مانند «sheep» نشانه شمار جمع است؛ در افعال زبان انگلیسی (به‌جز سوم شخص مفرد)، نشانگر زمان غیرگذشته است؛ در زبان‌هایی مثل فارسی و انگلیسی نشانه صفت مطلق است؛ در زبان‌هایی مثل فارسی و انگلیسی، نشانه جهت معلوم است؛ نشانه حالت است (مثلاً در زبان مجاری در کلمه «könyv» به معنی «کتاب»، حالت فاعلی توسط تکواژ صفر تظاهر می‌یابد (ملچوک، ۲۰۰۶: ۴۸۷))؛ در زبان فارسی نشانه اسم جنس است؛ در زبان فارسی نشانه شخص و شمار در فعل سوم شخص مفرد گذشته است (در برخی تحلیل‌ها این تکواژ را به‌عنوان تکواژی چند وجهی برشمرده‌اند که هم نشانه شخص است و هم نشانه شمار. در برخی تحلیل‌های دیگر، به هر تکواژ صفر، تنها یک نقش محول شده است)؛ در زبان انگلیسی نشانه اول شخص مفرد و جمع، دوم شخص مفرد و جمع و سوم شخص جمع زمان حال است (در افعال «can»، «shall»، «will»، «must»، «may» و در برخی ساختارها در افعال «need» و «dare»، تکواژ صفر نشانگر سوم شخص فعل در زمان حال نیز هست)؛ در زبان فارسی در جایگاه شناسه فعل امر دوم شخص مفرد و

در زبان انگلیسی در جایگاه شناسه فعل امر دوم شخص مفرد و جمع قرار می‌گیرد؛ تکواژ صفر هسته کلمات مرکب برون‌مرکز نیز هست؛ همچنین، در برخی زبان‌ها، تکواژ صفر نشانه ریشه صفر^{۱۲} است (بخش‌وندی غیر صفر است)، مانند فعل «give» در جمله زیر از زبان آوا^{۱۳} (ملچوک، ۲۰۰۲: ۲۴۳-۲۴۵):

Néne .s̩ n Ø + numéhq
my garden give mine.past.3sg
[He] gave my garden.

همچنین، تکواژ صفر واحدی است صرفی-نحوی و در زبان انگلیسی، در مواردی که مالک به پسوند جمع ختم شده باشد، این تکواژ نشانه ضمیر ملکی است، مانند «boys» (بلومفیلد، ۱۳۷۹: ۲۴۹). گویا هر جایگاهی که بتوان به‌طور بالقوه واحد زبانی‌ای را در آن قرار داد، اما به‌طور بالفعل واحدی در آن قرار نگرفته باشد، با تکواژ صفر پر می‌شود؛ بنابراین، در زبان فارسی، در ابتدای فعل «رفتم» بیش از یک تکواژ صفر وجود دارد، چراکه این کلمه در تقابل با «می‌رفتم» و «نرفتم» قرار دارد.

به‌عنوان واحدی نحوی، تکواژ صفر در زبان انگلیسی و فارسی تقریباً همیشه در جایگاه فاعل جمله امر قرار گرفته است و نیز نشانه هر بخشی از متن است که به قرینه لفظی حذف شده باشد؛ همچنین، در زبان فارسی این تکواژ معمولاً در جایگاه فاعل قرار می‌گیرد و البته با توجه به قواعد دستور زبان، قابل‌بازیابی است؛ در زبان انگلیسی، تکواژ صفر نشانه ضمیر موصولی صفر است (مانند «the men Ø I saw»؛ در برخی زبان‌ها نیز تکواژ صفر نشانه برخی کلمات در سطح جمله است که تظاهر آوایی ندارند و البته نه توسط ابزار دستوری قابل‌بازیابی‌اند و نه به قرینه لفظی (در زبان روسی، فعل ربطی حال اخباری تظاهر آوایی ندارد؛ بنابراین، جمله «ایوان مریض است» به شکل «Ivan Ø_{PRES.IND} bolen» گفته می‌شود (ملچوک، ۲۰۰۲: ۲۴۳-۲۴۵)).

با مروری بر مصادیقی که برای تکواژ صفر صرفی برشمرده‌اند، درمی‌یابیم که جز در یک مورد، همه مصادیق تکواژ صفر پسوند هستند.

۳-۱. تکواژ صفر اشتقاقی است یا تصریفی؟

در میان مصادیقی که برای تکواژ صفر صرفی برشمرده‌اند، تعدادی اشتقاقی و تعداد بیشتری تصریفی هستند. گروهی از متخصصان حوزه صرف از جمله کاستفسکی^{۱۳} و مارچاند^{۱۴} (به نقل از اشتکاور^{۱۵}، ۲۰۰۰: ۷۶) معتقدند در صرف اشتقاقی هم تکواژ صفر وجود دارد (فرایند اشتقاق صفر)، اما گروهی دیگر از جمله بوی معتقدند بین تکواژ صفر اشتقاقی و تکواژ صفر تصریفی تفاوتی وجود دارد: وجود تکواژ صفر اشتقاقی در صورتی ممکن است که حداقل یک تکواژ غیرصفر برای مقولۀ صرفی مورد نظر وجود داشته باشد (معیار نظیر آشکار^{۱۶}؛ به بخش ۴ مراجعه کنید)، درحالی‌که در صرف تصریفی چنین محدودیتی وجود ندارد. در زبان انگلیسی می‌توان برای اسم مفرد قائل به تکواژ صفر شد و این در حالی است که هیچ همتای آشکاری برای آن وجود ندارد (اشتکاور، ۲۰۰۰: ۷۶؛ میلا-آتاناسوپولو^{۱۷}، ۲۰۰۹: ۲۷۴؛ بوی، ۲۰۰۴: ۳۶۳). اما گروهی دیگر از زبان‌شناسان معتقدند که تکواژ صفر به دلایلی نمی‌تواند اشتقاقی باشد. این دلایل عبارت‌اند از:

۱- تکواژ صفر با اضافه شدن به هر پایه‌ای، جلوی وندافزایی‌های بعدی را می‌گیرد (بالتیرو، ۲۰۰۷ الف: ۳۵).

۲- در صورتی که قائل به وجود تکواژ صفر اشتقاقی باشیم، تعدد مقوله‌های دستوری تکواژ صفر قابل توجیه نخواهد بود (همان: ۳۸-۴۰).

۳- حضور تکواژ صفر اجباری است؛ از طرف دیگر، فقط تکواژهای تصریفی اجباری هستند و می‌توانند فشار لازم را بر نظام صرفی زبان وارد کنند (ملچوک، ۲۰۰۲: ۲۵۵).

۴- تکواژ صفر به جهت تکواژ بودن، باید تمایزدهنده و معنادار باشد. وندهای اشتقاقی اجباری نیستند و عدم حضور یک نشانه در یک جایگاه غیراجباری، تمایزدهنده و معنادار نیست. این در حالی است که تکواژهای تصریفی اجباری هستند و در نتیجه، عدم حضورشان در یک جایگاه اجباری، تمایزدهنده و معنادار است (همان).

مروری بر دلایل ذکرشده نشان می‌دهد که هیچ یک توجیهی موجه برای تصریفی بودن تکواژ صفر ارائه نمی‌دهند.

۴. شرط وجود تکواژ صفر

در بسیاری از منابع، هیچ محدودیتی برای کاربرد نشانهٔ زبانی صفر توسط زبان‌شناسان معرفی نمی‌شود؛ در واقع، نشانهٔ زبانی صفر تبدیل به یک راه‌حل موقت می‌شود که تحلیل‌های نظریه‌بنیاد را از بن‌بست نجات می‌دهد و ابزاری می‌شود در اختیار زبان‌شناس و نه در اختیار زبان، اما گروهی از موافقان تکواژ صفر اصول و شرایطی را برای محدود کردن مصادیق این تکواژ معرفی کرده‌اند. این شرط‌ها عبارت‌اند از:

۱- تکواژ صفر فقط در زبان‌هایی وجود دارد که در آنها وند وجود داشته باشد (هاسلو^{۱۸}، ۲۰۱۱: ۴۲).

۲- گروهی از زبان‌شناسان از جمله بلاک^{۱۹} و ترگر^{۲۰} (۱۹۴۲) و مارچاند (۱۹۶۹) (به نقل از بالتیرو، ۲۰۰۷ الف: ۳۶-۳۷) معتقدند تکواژ صفر باید متناظر یک تکواژ آشکار باشد. ساندرز^{۲۱} (۱۹۸۸؛ به نقل از بالتیرو، ۲۰۰۷ ب: ۲۷) همین شرط را با عنوان «معیار نظیر آشکار» به عنوان معیار اصلی برای شناسایی روابط اشتقاق صفر مطرح می‌کند. طبق این معیار، وجود تکواژ صفر تنها در صورتی موجه می‌شود که یک صورت آشکار غیرصفر دقیقاً همان معنا یا عملکرد آن تکواژ صفر را داشته باشد. این اتفاقی است که در جفت‌های «clean(adj)/ clean(v)» و «legal(adj)/ legalize(v)» می‌افتد، به این ترتیب که هم پسوند آشکار و هم پسوند صفر، معنا و نقشی واحد دارند. نایدا^{۲۲} (به نقل از آرونوف^{۲۳} و فودمن^{۲۴}، ۲۰۱۱: ۱۷) نیز در اصل ۴ خود به شرط مشابهی برای وجود تکواژ صفر اشاره کرده است. طبق این اصل، این امکان وجود دارد که یکی از تکواژگونه‌های یک تکواژ، تکواژ صفر باشد^{۲۵}. مثلاً کلمهٔ «fish» در صورت جمع، یک تکواژ جمع صفر دارد، چراکه این تکواژ، تکواژگونهٔ تکواژ جمع [ش] است که نشانهٔ آشکار جمع در زبان انگلیسی است، اما در زبان ژاپنی که «sakana» هم به معنای «fish(sg)» و هم به معنای «fish(pl)» است، نمی‌توان فائل به وجود تکواژ جمع صفر بود، چراکه در این زبان، \emptyset_{PL} هیچ‌جا در تقابل با تکواژگونهٔ غیرصفر قرار نمی‌گیرد. به همین ترتیب، نمی‌توان فائل به وجود تکواژ صفر در صورت مفرد «cat» شد، چراکه در زبان انگلیسی، هیچ نشانهٔ مفرد آشکاری وجود ندارد؛ این در حالی است که در زبان ویلزی، هم در شمار مفرد و هم در شمار جمع، پسوندهای غیرصفر هم وجود دارند

(آرونوف و فودمن، ۲۰۱۱: ۱۷؛ بالتیرو، ۲۰۰۷: ۲۷؛ پلاگ^{۲۶}، ۲۰۰۳: ۱۵۰؛ بالتیرو، ۲۰۰۷: الف: ۳۶-۳۷).

۳- به اعتقاد هاس^{۲۷} (به نقل از سیگل، ۲۰۰۸)، دو شرط برای موجودیت یک واحد زبانی - صفر یا غیرصفر - وجود دارد:

الف- یک واحد زبانی باید صورتی خاص داشته باشد که در محیط‌های مختلف قابل شناسایی باشد.

ب- باید دارای ارزش ممیز باشد؛ یعنی در برخی محیط‌ها با واحدهای زبانی دیگر در تقابل باشد (دو واحد در تقابل‌اند اگر جایگزینی یکی به جای دیگری در محیطی واحد، منجر به انتقال پیام‌های متفاوت شود).

تکواژ صفر تنها بر اساس شرط دوم قابل شناسایی است و به همین دلیل، هاس تکواژ صفر را یک واحد زبانی دست دوم می‌داند. به اعتقاد هاس، معیار جانیشینی معیاری است لازم برای شناسایی نشانه صفر، اما کافی نیست. مثلاً اسم مفعول «cut» با توجه به معیار جانیشینی و در مقایسه با «cutting» دارای تکواژ صفر است اما این معیار، حضور تکواژ صفر را در «went» توجیه نمی‌کند (سیگل، ۲۰۰۸: ۵). طبق شرط دوم هاس، می‌توان در اسامی مفرد، قائل به یک پسوند مفرد صفر شد که با پسوند جمع در تقابل قرار می‌گیرد (cat+Ø/ cat+s). در مطالعات بعدی، هاس (۱۹۵۷؛ به نقل از سیگل، ۲۰۰۸) شرط دومش را مشکل‌آفرین و عامل افزایش تکواژهای صفر ناانگیزه تشخیص داد و به همین دلیل اصل ۴ نایدا را با عنوان جدید «قاعده تناوب گونه‌ها»^{۲۸} مطرح کرد: یکی از گونه‌های یک تکواژ می‌تواند صفر باشد، اما تنها گونه یک تکواژ نمی‌تواند صفر باشد. نظر هاس در مورد تکواژ صفر در تقابل با نظر گرینبرگ^{۲۹} است. گرینبرگ در همگانی شماره ۳۵ می‌گوید هیچ زبانی وجود ندارد که در آن مشخصه جمع، هیچ تکواژگونه غیرصفری نداشته باشد، اما زبان‌هایی وجود دارند که در آنها مشخصه مفرد تنها توسط نشانه صفر بیان می‌شود. طبق معیارهای هاس، در این موارد با نبود نشانه مواجهیم، نه با نشانه صفر (سیگل، ۲۰۰۸: ۷-۵).

۴- به اعتقاد پنانن^{۳۰} (به نقل از اشتکاور، ۲۰۰۰: ۷۷)، نباید اجازه دهیم فرایند تبدیل یا اشتقاق صفر به دفعات روی یک پایه عمل کند (اشتکاور، ۲۰۰۰: ۷۷).

۵- تنها در صورتی وجود نشانه زبانی صفر در عبارت یا کلمه‌ای پذیرفته است که سه شرط معناداری^{۳۱}، انحصاری بودن^{۳۲} و تقابلی دهنده‌گی^{۳۳}، هم‌زمان برآورده شوند (اصل معرفی نشانه صفر)^{۳۴}. نشانه صفر باید بار اطلاعاتی مفیدی داشته باشد و معنای مورد نظر توسط نشانه غیرصفر دیگری منتقل نشود. طبق شرط تقابلی دهنده‌گی، نشانه صفر باید با حداقل یک نشانه غیرصفر، تقابلی معنایی ایجاد کند. به این ترتیب، طبق اصول ZSI، نمی‌توان قائل به وجود تکواژ صفر در پایان کلمه انگلیسی «sprang» بود، چراکه « \emptyset_{PAST} » نه انحصاری است (چون یک تغییر واکه‌ای هم داریم) و نه تقابلی دهنده است (چون امکان درج هیچ پسوند آشکاری در این جایگاه وجود ندارد).

بر اساس اصول ZSI، یک نشانه صفر ضرورتاً نباید یک همتای غیرصفر کاملاً هم‌معنا داشته باشد. یک نشانه صفر می‌تواند تنها تکواژگونه تکواژش باشد؛ آنچه ضروری است، این است که نشانه صفر یک تقابلی جانشینی با نشانه‌های آشکار داشته باشد. در کلمه «book»، مفرد بودن با پسوند صفر « \emptyset_{SG} » بیان می‌شود که در محور جانشینی با پسوند جمع «s» در تقابلی است، اما در زبان انگلیسی، کلمه «sheep» در جمله «The sheep were gazing»، علی‌رغم جمع بودن، دارای پسوند صفر جمع « \emptyset_{PL} » نیست، چراکه « \emptyset_{PL} » در تقابلی با یک پسوند غیرصفر نیست (ملچوک، ۲۰۰۲: ۲۴۲-۲۵۰).

۵. آیا تکواژ صفر اساساً وجود دارد؟

از ابتدای تاریخ پیدایش تکواژ صفر تاکنون، این تکواژ موافقان و مخالفان بسیاری داشته است و البته هر دو گروه برای اثبات نظرات خود به دلایل موجه و ناموجهی متوسل شده‌اند. در این بخش، به بررسی تعدادی از مهم‌ترین دلایل این دو گروه خواهیم پرداخت.

۵-۱. تأیید تکواژ صفر

پذیرفتن یا نپذیرفتن تکواژ صفر قطعاً بستگی به چگونگی تعریف ما از نشانه زبانی و نیز چگونگی تعریف ما از تکواژ دارد. در صورتی که برای یک نشانه وجود صورت آوایی را از الزامات

ندانیم و نشانه زبانی را با تعریف سوسوری‌اش، واحدی مجرد در نظر بگیریم و در صورتی که تکواژ را طبق تعاریف موجود در اکثر کتاب‌های مرجع در حوزه صرف، کوچک‌ترین واحد زبانی‌ای بدانیم که معنی و/یا نقش دستوری دارد، آن‌گاه، نداشتن صورت آوایی را مانعی بر سر راه تأیید وجود تکواژ صرف نخواهیم دید. زبان‌شناسان بسیاری، به‌ویژه ساختگرایان، با استفاده از تکواژ صفر موافق هستند و هر جا که جایگاهی با یک ماده واژگانی آشکار پر نشده باشد، قائل به وجود تکواژ صفر می‌شوند. دلایلی که موافقان برای اثبات وجود تکواژ صفر برشمرده‌اند، عبارت‌اند از:

۱- در ریاضیات صفر یک عدد است و در زبان یک پدیده^{۳۵}. تکواژ صفر را می‌توان یک قرارداد دانست و در زبان و مطالعات زبانی، قراردادهای کم نیستند (آستین^{۳۶}، ۱۹۶۱؛ به نقل از بالتیرو، ۲۰۰۷ الف: ۳۸).

۲- تکواژ صفر یک ابزار تکنیکی مفید است که می‌توان به کمک آن، تغییرات و تحلیل‌های دستوری و معنایی پایه یک فرایند و برون‌داد آن را آسان‌تر تحلیل کرد (شینفلد^{۳۷}، ۲۰۰۵: ۳۱ و هوگنادوتیر^{۳۸}، ۲۰۱۰: ۹)

۳- قائل شدن به تکواژ صفر، میزان حشو را در واژگان کاهش می‌دهد و مثلاً نیازی نخواهد بود که صورت زمان حال برای هر فعلی در واژگان مشخص شود (اِین و ویتنبرگ، ۱۹۹۰: ۱۸۸ و ۱۸۹).

۴- تنها شرط موجودیت یک واحد زبانی این است که مشخصه‌ها و الگوهایی را به نظام زبانی و عناصر آن اضافه کند و داشتن تظاهر آوایی جزو شرایط موجودیت یک واحد زبانی نیست؛ به همین دلیل، یک واحد زبانی فاقد صورت آوایی حتی می‌تواند هسته یک ساخت واقع شود (السین^{۳۹}، ۱۹۹۰؛ به نقل از بالتیرو، ۲۰۰۷ الف: ۵۲).

۵- دلایل تاریخی، وجود تکواژ/تکواژگونه صفر را تأیید می‌کنند. در طول تاریخ زبان، برخی واحدهای صرفی آشکار به دلیل برخی فرایندهای واجی حذف شده‌اند، اما بار نقشی آنها کماکان وجود دارد؛ در حقیقت، تکواژ آشکار با صفر جایگزین می‌شود (بالتیرو، ۲۰۰۷ ب: ۲۶ و کاستفسکی، ۲۰۰۵: ۱۰۲).

۶- گروهی از زبان‌شناسان معتقدند که ساخت‌های زبانی را باید تنها در چارچوب رویکرد واحد و آرایش تحلیل کرد؛ به همین دلیل، در فرایند تبدیل کلمه‌ای با یک مقولۀ دستوری به کلمه‌ای هم‌آوا با مقولۀ دستوری دیگر، باید حتماً تکواژی را به‌عنوان مسبب این تبدیل شناسایی کرد؛ مثلاً تنها راه توضیح چگونگی تبدیل «walk_N» به «walk_V» آن است که وجود یک واژۀ صفر را فرض بگیریم (پلاگ، ۲۰۰۳: ۲۲، ۲۷ و ۲۸).

۷- قائل شدن به وجود تکواژ صفر برای آن دسته از ارزش‌های دستوری که به جهت معنایی بی‌نشان هستند، به جهت تصویری انگیخته است (کُخ^{۴۱}، ۱۹۹۵؛ به نقل از ایوانز^{۴۲}، ۲۰۰۸: ۲۸۷).

۸- اعتقاد به وجود تکواژ صفر در جهت اقتصاد زبانی است، چراکه تکواژ صفر واحد زبانی‌ای است که کمترین میزان عبارت زبانی را دارد و در عین حال، در ساختمان اعضای پربسامد صیغگان‌ها به کار می‌رود (همان).

۹- تکواژ صفر، مانند سایر وندها، باعث مسدودشدگی می‌شود؛ مثلاً در زبان انگلیسی، اگرچه از اسم «cash»، فعل «cash» وجود دارد، اما از اسم «atom»، فعل «atom» وجود ندارد، چراکه قبلاً فعل «atomize» در واژگان وجود داشته است (هوگنادتیر، ۲۰۱۰: ۱۰)؛ بنابراین، تکواژ صفر برای گویشور واقعیت روان‌شناختی دارد.

۱۰- امکان اضافه‌شدن وند اشتقاقی به کلمۀ ساخته‌شده توسط فرایند اشتقاق صفر وجود ندارد و این به علت وجود تکواژ صفر در پایان این کلمات است (قاعدهٔ تعمیم مایرز^{۴۳} (۱۹۸۴)). البته پسوند‌های «-ing»، «-able» و «-er» استثنای این قاعده هستند و می‌توان آنها را به کلمات مشتق‌شده با تکواژ صفر افزود (جانگ^{۴۴}، ۲۰۰۷: ۶۸ و ۶۹؛ هیل^{۴۵} و کیسر^{۴۶}، ۱۹۹۵: ۱۱؛ روکا^{۴۷} و فلیو^{۴۸}، ۲۰۰۳: ۱۰؛ باکر^{۴۹}، ۲۰۰۳: ۱۱).

۲-۵. رد تکواژ صفر

اگرچه تکواژ صفر در اغلب کتاب‌های پایهٔ حوزهٔ صرف و نحو به‌عنوان یکی از واقعیت‌های انکارناپذیر معرفی می‌شود، اما با مروری بر مطالعات انجام‌شده در حوزهٔ صرف درمی‌یابیم که تعداد زبان‌شناسانی که مخالفت خود را با استفاده از این ابزار اعلام کرده‌اند و استفاده از آن را موجب

پیچیدگی بیشتر تحلیل‌ها می‌دانند، کم نیست. دلایل متعددی که برای مخالفت با وجود تکواژ صفر مطرح شده است، عبارت‌اند از:

۱- اعتراض آرونوف (۱۹۷۶ و ۱۹۸۳؛ به نقل از اشتکاور، ۲۰۰۰)، لیبر^{۵۰} (۱۹۸۱)، بائر^{۵۱} (۱۹۸۳، ۱۹۸۸)، ملچوک (۱۹۹۶)، اشتکاور (۱۹۹۲)، نایدا (به نقل از سیگل، ۲۰۰۸: ۳) و پلاگ (۱۹۹۹؛ به نقل از هوگناتیر، ۲۰۱۰: ۱۳) به وجود این تکواژ به دلیل تعدد مقولات دستوری و نیز تعدد معانی‌ای است که در تحلیل‌های مختلف برای این تکواژ قائل شده‌اند. در زبان انگلیسی، تکواژ صفر می‌تواند در بردارنده معنایی مانند کنشگر (cheat_N)، بُعد زمانی عمل (time_V)، ماده به‌عنوان مفعول عمل (insert_N)، کیفیت به‌عنوان نتیجه عمل (clean_V) و... باشد. با توجه به آنکه یک تکواژ نمی‌تواند در بردارنده تمامی این معانی باشد، تعداد تکواژهای صفر هم‌نام (هم‌آوا-هم‌نویسه) بالا می‌رود. به علاوه، در صورتی که هر یک از این مقولات و معانی را به یک تکواژ صفر مجزا نسبت دهیم، آن‌گاه، کنترل تعداد تکواژهای صفر ناممکن می‌شود، ضمن آنکه به تصریح بائر (۲۰۰۴؛ به نقل از گونزالس تورس^{۵۲}، ۲۰۱۰: ۱۰۴)، افزایش تعداد صفرها معمولاً نشانه ضعف در تحلیل است (بالتیرو، ۲۰۰۷ الف: ۳۹؛ لیبر، ۲۰۰۴: ۹۱؛ گونزالس تورس ۲۰۱۰: ۱۰۴ و بالتیرو، ۲۰۰۷ ب: ۲۹).

۲- نشانه زبانی دارای یک صورت و یک معناست و نشانه‌های فاقد صورت در چنین چارچوبی مشکل‌زا هستند (شینفلد، ۲۰۰۵: ۳۲). هاس (۱۹۵۷) و ماتیوز^{۵۳} (۱۹۷۴) (به نقل از سیگل، ۲۰۰۸: ۳ و ۴) معتقدند واحد زبانی باید ضرورتاً بخشی از گفتار باشد و وقتی یک واحد دارای متناظر آوایی نیست، پس بخشی از زبان به حساب نمی‌آید (همان: ۳ و ۴).

۳- قائل شدن به وجود تکواژ صفر برخلاف اصل اقتصاد زبانی است. تنها تفاوت اشتقاق صفر با سایر انواع ساخت‌واژه صوری در نبود یک وند است و هیچ دلیلی ندارد که بخواهیم یک ابزار جدید برای توضیح مقولات مشتق شده با صفر در نظر بگیریم (آرونوف، ۱۹۸۳؛ به نقل از اشتکاور، ۲۰۰۰: ۴۲).

۴- برخی موارد وقوع تکواژ صفر اصل معیار نظیر آشکار را رد می‌کنند. در مواردی مانند اشتقاق یک فعل از ادات (مانند «out_V» از «out_{particle}»)، هیچ الگوی موازی‌ای وجود ندارد که در آن

اشتقاقی مشابه با پسوند یا پیشوند صورت گرفته باشد. به این ترتیب، در این موارد، تکواژ صفر در تقابل با هیچ واحد زبانی‌ای قرار نمی‌گیرد (اشتکاور، ۲۰۰۰: ۷۷).

۵- در زبان‌شناسی شناختی، واحد زبانی باید یک واحد شناختی باشد، در حالی که تکواژ صفر واحدی شناختی محسوب نمی‌شود (اشمیت^{۵۴}، ۲۰۰۵: ۳۰۷). اگر تفاوت معنایی بین «go» و «went» ناشی از تقابل میان بودن صفر در «went» و نبودن صفر در «go» باشد، آن‌گاه، عامل تمایز میان «go» و «went» دو شبیح خواهند بود: وجود صفر و نبود آن (سیگل، ۲۰۰۸: ۵).

۶- نظریه علمی‌ای معتبر است که قابل اثبات یا رد کردن باشد و چون تکواژ صفر تظاهر صوری ندارد، تأیید یا رد آن بسیار دشوار است (هوگنادوتیر، ۲۰۱۰: ۱۴).

۷- به اعتقاد لیبر (۱۹۸۱)، در صورتی می‌توان در فرایند تبدیل، قائل به وجود وند صفر شد که این وند مانند وندهایی که دارای تظاهر واجی هستند، عمل کند، یعنی طبقه اسم^{۵۵}، مشخصات صرفی-نحوی، ساخت موضوعی و مقوله دستوری طبقه مشتق را تعیین کند، در حالی که در صورت‌های تبدیل‌شده، طبقات، مشخصات صرفی-نحوی، ساخت موضوعی و مقوله‌های مختلفی مشاهده می‌شود، ضمن آنکه دامنه معنایی افعال تبدیل‌شده نیز به گستردگی همه افعال مشتق و غیرمشتق است (لیبر، ۲۰۰۵: ۴۲۱ و ۴۲۲؛ اشتکاور، ۲۰۰۱: ۱۹).

۶. تحلیلی دیگر از ساخت‌های دارای واژ صفر

اگرچه تکواژ صفر در اغلب کتاب‌های حوزه زبان‌شناسی واحدی پذیرفته شده است، اما تعاریف و حتی عنوان آن نیز جای پرسش دارند. عنوان آن جای پرسش دارد، چراکه این واحد زبانی فقط صورت آوایی ندارد، اما دارای معنی و/یا نقش دستوری است؛ بنابراین، «تکواژ صفر» نیست، بلکه «واژ صفر» است (در میان منابع مطالعه شده، تنها پلاگ (۲۰۰۳: ۲۷ و ۲۸)، بائر (۲۰۰۴)؛ به نقل از گونزالس تورس، ۲۰۱۰: ۱۰۴)، کاتامبا^{۵۶} و استون‌هام^{۵۷} (۲۰۰۶: ۵۷) و ملچوک (۲۰۰۲: ۲۴۲) به این نکته توجه داشته‌اند). از طرف دیگر، در تعریف این واحد زبانی غالباً گفته می‌شود که تکواژ صفر واحدی است مجرد بدون هیچ تظاهر فیزیکی در جریان گفتار، در حالی که هیچ واحد مجردی تظاهر آوایی ندارد.

در متون حوزه زبان‌شناسی، واژ صفر به‌عنوان واحدی صرفی یا نحوی معرفی شده است. شاید این‌گونه به نظر برسد که قائل‌شدن به وجود واژ صفر به ارائه تحلیلی منجر شود که به جهت تصویری انگیخته است و بیننده را قادر می‌سازد بین معنا و صورت به رابطه‌ای یک‌به‌یک دست یابد یا حداقل او را به تحلیلی صورت‌بندی‌شده می‌رساند (و فراموش نکرده‌ایم که در رویکرد زایشی به زبان، برای اثبات علم‌بودن زبان‌شناسی، صورت‌بندی قواعد از الزامات است)، اما با بررسی‌ای اجمالی، متوجه می‌شویم که استفاده از واژ صفر برای هر یک از مصادیق معرفی‌شده نه‌تنها کار تحلیل را آسان‌تر نمی‌کند، بلکه موجب پیچیدگی‌ها و ایجاد سؤالات بی‌پاسخی نیز می‌شود.

استفاده از واژ صفر می‌تواند به دو دلیل باشد: ۱- واژ صفر واحدی است زبانی که مانند سایر واحدهای زبانی، معنایی را منتقل می‌کند و نقشی بر عهده آن است؛ مثلاً در فرایند اشتقاق صفر موجب تغییر مقوله دستوری پایه می‌شود؛ ۲- واژ صفر ابزاری است در دست زبان‌شناس که او را در توصیف‌های زبانی یاری می‌دهد، به این ترتیب که به او کمک می‌کند درباره پدیده‌های زبانی حکم کلی بدهد؛ به‌عنوان مثال، در زبان انگلیسی، درحالی‌که اغلب اسم‌ها با «(e)s» جمع بسته می‌شوند، کلماتی مانند «sheep» هم هستند که صورت مفرد آنها با صورت جمعشان یکسان است. برای آنکه زبان‌شناسی بتواند همه موارد جمع‌سازی اسم را در زبان انگلیسی با وندافزایی تحلیل کند، از واژ صفر استفاده می‌کند. استفاده از واژ صفر در تحلیل ساختمان و فرایند ناظر بر ساخت «sprang» از «spring»، «went» از «go» و «cut» از «cut» نیز با هدف دستیابی به احکامی کلی بوده است، در حالی که مشخص نیست چرا عملکرد و تأثیر واژ صفر بر این صورت‌ها یکسان نیست؛ به‌طوری که در یک کلمه دگرگونی واکه‌ای ایجاد می‌کند، در کلمه دیگر موجب ایجاد صورت مکمل کامل می‌شود و در کلمه دیگر هیچ تغییری در درون داد اتفاق نمی‌افتد. این واژ صفر، صفر زبان‌شناس است، نه صفر زبانی.

با توجه به آنکه مصادیقی که تاکنون برای واژ صفر برشمرده‌اند، بسیار متنوع‌اند و تأثیر این واژ بر پایه نیز قابل‌پیش‌بینی نیست، آیا منطقی است که به وجود چنین واحد زبانی‌ای قائل شویم؟ یا شاید باید قائل به واژه‌های صفر متعددی شویم که هم‌آوا هستند؟ هر واحد زبانی باید کارکرد مشخصی در نظام زبان داشته باشد. در ابتدایی‌ترین طبقه‌بندی‌های زبانی، تکواژها یا کلمات را به دو گروه واژگانی و نقشی تقسیم می‌کنند و به نظر می‌رسد کلمه یا تکواژی که خارج از این دو طبقه

باشد، وجود ندارد، اما همان طور که در بخش ۵-۲ دیدیم، واژ صفر را نمی‌توان نشانگر معنای خاصی دانست. واژ صفر مقوله دستوری مشخصی هم ندارد (یا کاربردش منجر به ایجاد مقوله مشخصی نمی‌شود) و با توجه به مصادیقی که از واژ صفر در بخش ۳ ذکر شد، این واژ در کلماتی با مقوله‌های دستوری متنوع ظاهر می‌شود.

در همین زمینه پرسش دیگری نیز مطرح می‌شود: آیا همان‌طور که مقوله کلمه «دانش» در خارج از بافت مشخص است، می‌توان خارج از بافت زبانی و غیرزبانی و با توسل به شبیحی به نام واژ صفر، تشخیص داد که مقوله دستوری کلمه «خوب» چیست؟ درحقیقت، آنچه مقوله دستوری کلماتی مانند «خوب» را تعیین می‌کند، یا جایگاه نحوی آنها در سطح جمله است، یا همایندهایی است که در سطح جمله، در کنار کلمه قرار می‌گیرند، یا نشانه‌های صرفی‌ای است که با کلمه همراه شده‌اند و یا معنای کلمه است. قطعاً اگر خارج از بافت به کلمه «خوب» با مقوله صفت، یک واژ صفر اضافه کنیم، این کلمه به قید تبدیل نمی‌شود یا اگر مثلاً «boy» در عبارت «the boy king» به‌عنوان صفت به کار رفته است، به علت وجود یک واژ صفر صفت‌ساز در کنار آن نیست (پس دلیل ساخت واژی ندارد)، بلکه ناشی از جایگاه نحوی آن است. همین تحلیل در تعیین زیرطبقات کلمات وجود دارد؛ به‌عنوان مثال، آنچه باعث می‌شود کلمه «قهوه» در جمله «قهوه بسیار خوش‌بو است.» اسم غیرقابل‌شمارش باشد و در جمله «یک قهوه، لطفاً.» اسم قابل‌شمارش در نظر گرفته شود، حضور واژ صفر نیست، بلکه عواملی از جمله همایندهای نحوی و نیز نوع گزاره است. از طرف دیگر، نشانه‌های صرفی نیز می‌توانند مقوله کلمه را تعیین کنند: آنچه موجب می‌شود مقوله کلمه «خوب» را در جمله «اسم خوب‌ها را روی تخته بنویس.» اسم بدانیم، وجود یک واژ صفر در کنار «خوب» نیست (که احیاناً «خوب» صفت را به «خوب» اسم تبدیل کرده باشد)، بلکه پسوند «-ها» است که کنار «خوب» قرار گرفته؛ یا فعل‌بودن «cleans» در جمله «Tom cleans the glasse.» به علت وجود واژ صفر فعل‌ساز در کنار صفت «clean» نیست، بلکه وجود پایانه فعلی سوم شخص و نیز جایگاه آن در جمله، دال بر فعل بودن آن است. مشخصات تصریفی کلمات جزو مشخصه‌های ذاتی آنها نیستند و عملکرد نحوی واحدهای سطح جمله است که تصریف یک کلمه را مشخص می‌کند؛ به عبارت دیگر، واژ صفر در زیرساخت درج نمی‌شود و واحدی است روساختی (گویا این و ویتنبرگ معتقد به درج واژ صفر در زیرساخت هستند؛ به بخش ۲ مراجعه کنید). اگر شمار، مشخصه‌ای ذاتی

بود و مثلاً «pen» کلمه‌ای مفرد در زبان انگلیسی به شمار می‌آید و نشانه‌ی شمار مفرد نیز یک واژ صفر بود، آن‌گاه، وقتی پسوند جمع «-s» به کلمه اضافه می‌شد، چاره‌ای نبود جز آنکه ابتدا معنای مفرد را از ستاک بیرون برانیم و آن‌گاه، معنای جمع را جایگزین آن کنیم؛ یا اگر در فارسی «رفت»، به ذات، سوم شخص مفرد به حساب می‌آید و نشانه‌ی شخص و شمار آن نیز یک واژ صفر بود، باید قبل از اضافه شدن شناسه‌ی اول شخص مفرد، مشخصه‌ی سوم شخص مفرد را از آن بیرون می‌رانیدیم. مقوله‌ی دستوری کلمات فاقد وند و نیز برخی کلمات دارای وند (مانند «دانشمند»، «دخترانه» و ...) را نیز واحدهای صرفی و نحوی موجود در بافت زبانی مشخص می‌کنند.

در بخش ۵-۱ دلایلی برای اثبات وجود واژ صفر ارائه شدند که کمتر موجه به نظر می‌رسند؛ به‌عنوان مثال، هوگنادوتیر (۲۰۱۰) معتقد است که واژ صفر برای گویشور زبان واقعیت روان‌شناختی دارد و وجود فرایند مسدودشدگی را نیز شاهده‌ی بر این مدعا می‌آورد. عملکرد فرایند مسدودشدگی در مورد نمونه‌های ذکرشده در شماره ۱۱ بخش ۵-۱ قطعی است، اما مسدودشدگی ضرورتاً در برابر فرایند اشتقاق صفر اتفاق نیفتاده است، بلکه این مسدودشدگی را می‌توان در برابر فرایند تبدیل نیز دانست. آیا گویشور زبان قائل به وجود یک جایگاه شمار بعد از هر اسم است که باید به طریقی (یا با یک وند یا با واژ صفر) پر شود؟ وقتی گویشور فارسی‌زبان به اسمی برمی‌خورد که فاقد نشانه‌ی جمع است، نبود نشانه را با توجه به بافتی که کلمه در آن قرار دارد، تعبیر می‌کند و مثلاً با توجه به نوع گزاره، متوجه می‌شود که اسم مورد نظر معرفه است یا جنس؛ همین اتفاق در مورد فعل سوم شخص مفرد گذشته در زبان فارسی می‌افتد. وقتی گویشور فارسی‌زبان فعلی را بدون شناسه می‌بیند، پس از کنترل بافت زبانی متوجه می‌شود که این فعل، سوم شخص مفرد گذشته است، نه فعلی غیرشخصی (نه آنکه با درک وجود تکواژ صفر، به این نتیجه برسد).

همچنین، در بخش مصادیق واژ صفر دیدیم که به اعتقاد گروهی، بر اساس قاعده‌ی تعمیم مایرز (۱۹۸۴)، به کلمه‌ی مشتقی که در آخرین لایه‌ی آن، تکواژ صفر وجود دارد، نمی‌توان تکواژ اشتقاقی دیگری افزود و این محدودیت دلیلی است بر اثبات وجود تکواژ صفر در آخرین لایه‌ی کلمات به‌دست‌آمده در نتیجه‌ی فرایند اشتقاق صفر؛ با این حال، مشخص نیست چرا پسوندهایی در زبان انگلیسی وجود دارند که خلاف این قاعده عمل می‌کنند.

علت معرفی واژ صفر در تحلیل‌های زبانی، رسیدن به تحلیل‌هایی بدون استثنا و ارائه قوانینی کلی بوده است، اما همین واژ صفر گاه روند تحلیل‌ها را به جایی می‌رساند که منطق تحلیل زیر سؤال می‌رود؛ به‌عنوان مثال، گروهی از زبان‌شناسان، از جمله لیبر (۱۹۹۲)، معتقدند که وندها هسته کلمات مشتق هستند و در نتیجه، مثلاً مقوله دستوری آنهاست که به گره مادر^{۵۸} منتقل می‌شود. در چنین شرایطی چگونه ممکن است یک وند صفر هسته کلمه محسوب شود و مقوله دستوری کلمه را تعیین کند؟ مشکل مشابهی در مورد کلمات مرکب برون‌مرکز وجود دارد. به تصریح گروهی از زبان‌شناسان از جمله مارچاند، هسته کلمات مرکب برون‌مرکز یک واژ صفر است (مارچاند، ۱۹۶۰؛ به نقل از اشتکاور، ۲۰۰۱: ۳۰). به این ترتیب، آیا باید کلمه مرکب برون‌مرکز را زیرشمول واحدی مرموز به نام واژ صفر دانست؟

با توجه به این مشکلات و همه معایبی که در مقاله به آنها اشاره شد، آیا می‌توان ساخت‌هایی را که در گذشته به کمک واژ صفر توضیح داده می‌شد، به شیوه‌ای دیگر تحلیل کرد؟ برای تحلیل فرایندها و ساخت‌هایی که تاکنون به کمک واژ صفر تحلیل می‌شدند، می‌توان قائل به سه نوع توضیح شد:

۱- واحد زبانی‌ای به پایه اضافه می‌شود که تظاهر آوایی ندارد و فقط معنا و نقش دارد. در سنت مطالعات زبان‌شناختی، به این واژ، تکواژ صفر گفته شده است.

۲- هیچ وندافزایی آوایی و معنایی به پایه صورت نمی‌گیرد. نبود نشانه پس از پایه، اطلاعات معنایی و/یا نقشی را منتقل می‌کند.

۳- هیچ وندافزایی آوایی و معنایی به پایه صورت نمی‌گیرد. نبود نشانه پس از پایه به همراه اطلاعات موجود در بافت زبانی و غیرزبانی در مجموع، مشخصات تصریفی، ساخت‌واژی، نحوی، معنایی و یا کاربردی کلمه را نشان می‌دهد.

راه حل اول با توجه همه نقائصی که تاکنون به آنها اشاره شد، رد می‌شود. راه حل دوم اگرچه ممکن است در مواردی پاسخگو باشد، اما لاقلاً در زبان فارسی همیشه راه‌گشا نیست؛ مثلاً در زبان فارسی، نبود نشانه، شمار را مشخص نمی‌کند؛ به عبارت دیگر، در این زبان، نبود نشانه جمع، نشانه

مفرد بودن اسم نیست: در جمله «دیروز از نمایشگاه کتاب خریدم»، «کتاب» می‌تواند مفرد یا جمع باشد. در جمله «کتاب دوست انسان است»، «کتاب» اسم جنس است و اساساً مصداقی برای آن مورد نظر نیست، اما در جمله «کتاب افتاد»، «کتاب» مفرد است. به این ترتیب، شمار اسم را نبودن نشانه به همراه بافت زبانی و غیرزبانی (از جمله اطلاعات دائرةالمعارفی) مشخص می‌کند و نه یک واژه صفر. حتی اگر از مشکل تعدد کاربردهای تکواژ صفر بگذریم، چطور ممکن است از طرفی واژه صفر را نشانه شمار بدانیم و از طرف دیگر، علی‌رغم حضور این تکواژ در مثال‌هایی مانند «دیروز از نمایشگاه کتاب خریدم»، نتوانیم شمار اسم را تعیین کنیم؟ در مورد فعل سوم شخص گذشته نیز نبودن نشانه نمی‌تواند به تنهایی شخص و شمار فعل را تعیین کند، چراکه اگر چنین بود، در مثال‌هایی مانند «باید گفت این رفتار صحیح نبود» نیز، «گفت» را سوم شخص مفرد گذشته می‌دانستیم، در حالی که به علت وجود کلمه «باید»، این فعل را یک فعل شخصی در نظر نمی‌گیریم.

در تحلیل موارد حذف در سطح نحو نیز روش اول کمکی به ما نمی‌کند، چراکه استفاده از یک واژه صفر به جای عنصر محذوف، فقط نشان می‌دهد که چیزی حذف شده و هیچ اطلاعاتی درباره مشخصات دستوری، ویژگی‌های معنایی یا صورت آوایی کلمه یا کلمات حذف‌شده نمی‌دهد. فقدان معنادار نشانه نیز کمکی بیش از واژه صفر نمی‌کند. در حقیقت، آنچه ما را در یافتن اطلاعاتی درباره کلمه یا کلمات حذف‌شده کمک می‌کند، فقدان نشانه به همراه اطلاعاتی است که از بافت زبانی و غیرزبانی به دست می‌آوریم.

به این ترتیب، سومین مورد از میان سه تحلیل بالا، موجه‌ترین تحلیل برای توضیح مواردی است که در مدل قبل، به کمک تکواژ صفر توجیه می‌شد، البته لازم به ذکر است که تحلیل شماره ۳ درباره آن دسته از کلماتی که با عنوان صورت‌های مکمل در زبان شناخته می‌شوند، کارایی ندارد (همان‌طور که واژه صفر کارایی نداشت). سؤال اینجاست که اگر در کلماتی مانند «spring/sprang»، واژه صفر را عامل دگرگونی واژه‌ای در نظر بگیریم، پس چرا در کلماتی مانند «fit» یا «cut» این اتفاق نمی‌افتد؟ یا چرا همین واژه در کلماتی مانند «go/went» موجب تغییری کلی در کلمه می‌شود؟ از طرف دیگر، اگر تغییرات اتفاق افتاده در این کلمات را با «نبودن

نشانه» توجیه کنیم، باز هم همین سؤالات به قوت خود باقی هستند. راه حل دیگر آن است که بگوییم کلمات «spring» و «sprang»، «go» و «went» و نیز صورت‌های فعلی «cut» و «fit»، همگی در واژگان فهرست می‌شوند و نیازی به استفاده از فرایندهای زبانی صرفی برای توضیح ساختار آنها نیست.

آنچه در گذشته واژ صفر نامیده می‌شد، خلأی است در محور هم‌نشینی، اما نه خلأی صرفی یا نحوی، بلکه خلأی است بافتی. در حقیقت، در مواردی که ما برای دریافت اطلاعات دستوری یا معنایی و پر کردن یک خلأ اطلاعاتی، ناچار از استفاده از بافت زبانی یا غیرزبانی می‌شویم، فقدان معنادار یک واحد صرفی یا نحوی نمادی است که برای آن خلأ برگزیده‌ایم؛ نمادی که به گویشور می‌گوید برای تکمیل اطلاعات معنایی یا دستوری، باید به بافت مراجعه کند. مقولات دستوری به شکل‌های مختلف در واحدهای زبانی منعکس می‌شوند: برخی به شکل صرفی (مانند «walk/walked»)، برخی به شکل واژگانی (مانند «spring/sprang» یا «go/went») و برخی به شکل تحلیلی^{۵۹}. در شیوه تحلیلی، کلمات دیگر موجود در بافت زبانی یا غیرزبانی در تکمیل اطلاعات دستوری و معنایی به ما کمک می‌کنند. ارائه قوانین کلی برای پدیده‌های زبانی کاری است بسیار پسندیده اما نباید فراموش کرد که حوزه صرف و واژگان آینه گذشته زبان هم هستند و عناصری را از گذشته زبان در خود دارند که قواعد ناظر بر آنها، دیگر در زبان مورد استفاده ما وجود ندارند؛ بنابراین، چاره‌ای نیست جز آنکه بخشی از عناصر زبان را به واژگان بسپاریم و از تلاش بی‌مورد جهت قبولاندن این عناصر به فرایندهای هم‌زمانی بپرهیزیم.

۷. نتیجه‌گیری

شاید زمانی که واژ صفر وارد تحلیل‌های زبانی شد، فقط حکم ابزاری را داشت که اتفاقات مجرد را صورت‌بندی می‌کرد، اما به تدریج این واژ شأنی هم‌رتبه با سایر تکواژهای زبان یافت و در شمارش تکواژها در کلمات و جملات به حساب آمد. بسیاری از زبان‌شناسان واژ صفر را یک واحد زبانی تثبیت‌شده می‌دانند و آن را جزو اولین آموزه‌ها به دانشجویان معرفی می‌کنند، اما بسیاری دیگر به کاربردهای متنوع و بعضاً فاقد محدودیت این واحد زبانی با دیده تردید نگرسته‌اند.

همان‌طور که در این مقاله دیدیم، واژ صفر تعاریف متعدد و مصادیق گوناگونی در حوزه‌های مختلف مطالعات زبانی دارد که با توجه به مشخصات ساختاری هر زبان، خوانش‌های متفاوتی نیز می‌یابد. به همین دلیل، حتی زبان‌شناسانی که در تحلیل‌های خود از این ابزار استفاده کرده‌اند، برای کنترل حوزه عملکرد آن، شروط متنوعی را معرفی کرده‌اند تا بلکه بتوانند این پدیده افسارگسیخته را مهار کنند. شواهد و دلایل زیادی برای قبول و رد واژ صفر ارائه شده‌اند که به نظر می‌رسد مخالفین دلایل موجه‌تری داشته‌اند؛ ضمن آنکه حتی کسانی که از واژ صفر استفاده کرده‌اند، آن را آخرین راه چاره می‌دانند.

در این مقاله سعی شد تحلیلی دیگر از پدیده «خلأ معنادار» ارائه شود که هم بتوان آن را به‌طور یکدست‌تری در حوزه‌های مطالعات زبانی به کار برد و هم به آنچه در ذهن گویشور می‌گذرد، نزدیک‌تر باشد. در نهایت، با بررسی مصادیقی که برای این خلأ معنادار برشمرده شد، مشخص شد که آنچه در منابع با عنوان «تکواژ صفر» نامیده می‌شود، خلأی بافتی در محور هم‌نشینی است که گویشور با توجه به بافت زبانی و غیرزبانی‌ای که در دسترس دارد، آن را پر می‌کند.

منابع

- بلومفیلد، لئونارد. (۱۳۷۹). *زبان*. ترجمه علی محمد حق‌شناس. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- Aone, C. and K. Wittenburgh. (1990). "Zero morphemes in unification-based combinatory categorial grammar". *ACL 90 Proceedings of the 28th annual meeting on association for computational linguistics*. USA: Association for computational linguistics. 188-193.
- Aronoff, M. and K. Fudeman. (2011). *What is morphology*. UK: Blackwell.
- Bakker, P. (2003). "Pidgin inflectional morphology and its implications for creole morphology". Geert Booij and Jaap van Marle (eds.). *Yearbook of morphology 2002*. The Netherlands: Kluwer Academic Publishers. 3-33.
- Balteiro, I. (2007a). *A contribution to the study of conversion in English*. Münster/New York/ München/ Berlin: Waxmann.
- _____. (2007b). *The directionality of conversion in English: A dia-synchronic study*. Switzerland: Peter Lang AG.
- Bauer, L. (1983). *English word formation*. Cambridge: Cambridge University Press.

- _____ (1988). *Introducing linguistic morphology*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Beard, R. and M. Volpe. (2005). "Lexeme-morpheme base morphology". Pavol Štekauer and Rochelle Lieber (eds.). *Handbook of word-formation*. The Netherlands: Springer. 189-205.
- Booij, G. (2004). "Inflection and derivation". Geert Booij, Christian Lehman and Joachim Mugdan (eds.) *Morphologie/ Morphology: Ein internationales handbuch zur flexion und wortbildung/ An international handbook on inflection and word-formation*. Berlin: de Gruyter. 360-369.
- _____. (2007). *The grammar of words, An introduction to morphology*. UK: Oxford University Press.
- Evans, B. (2008). "Third person plural as a morphological zero object marking in Marovo". Claire Bowern, Bethwyn Evans, Luisa Miceli (eds.). *Morphology and Language History: In Honour of Harold Koch*. John Benjamin Publication Company. 281-298.
- González Torres, E. (2010). "The inflection-derivation continuum and the old English suffixes *-a*, *-e*, *-o*, *-u*". *ATLANTIS: Journal of the Spanish association of Anglo-American studies*. 32.1. 103-122.
- Hale, K. and J. Keyser. (1995). "On the double-object construction". www.museunacional.ufjf.br/linguistica/congresso/1/txdoc.pdf.
- Haselow, A. (2011). *Typological changes in the lexicon: Analytic tendencies in English noun formation*. Walter de Gruyter.
- Högnadóttir, I. (2010). "Role of metonymy in unmarked change of word category". <http://hdl.handle.net/1946/4763>
- Iriskulov, A. T. (2006). *Theoretical grammar of English*. Resad Nesibov.
- Kastovsky, D. (2005). "Hans Marchand and the Marchandean". Pavol Štekauer, Rochelle Lieber (eds.). *Handbook of word-formation*. The Netherlands: Springer. 99-124.
- Katamba, F. and J. Stonham. (2006). *Morphology*. 2nd edition. China: Palgrave Mcmillan.
- Lieber, R. (1992). *Deconstructing morphology: Word formation in syntactic theory*. University of Chicago Press.
- _____. (2004). *Morphology and lexical semantics*. New York & UK: Cambridge University Press.

- _____ (2005). "English word-formation processes". Pavol Štekaur and Rochelle Lieber (eds.). *Handbook of word-formation*. The Netherlands: Springer. 375-427.
- Mela-Athanasopoulou, E. (2009). "Conversion: A typological and functional analysis of the morphophonological structure of zero-derivation in English word formation". *Selected papers from the 18th ISTAL*. 273-280.
- Melčuk, I. (2002). "Towards a formal concept 'zero linguistic sign': Applications in typology". Sabrina Bendjaballah (ed.). *Morphology 2000: Selected papers from the 9th Morphology Meeting*. John Benjamins B. V. 241-258.
- _____ (2006). *Aspects of theory of morphology*. Mouton de Gruyter.
- Plag, I. (2003). *Word-formation in English*. New York & UK: Cambridge University Press.
- Roca, I. and E. Feliu, (2003). "Morphology in truncation: the role of the Spanish Desinence". Geert Booij and Jaap van Marle (eds.). *Yearbook of morphology 2002*. Kluwer Academic Publishers. 187-243.
- Schönefeld, D. (2005). "Zero-derivation – functional change –metonymy". Laurie Bauer and Salvador Valera (eds.). *Approaches to conversion/zero derivation*. Münster: Waxmann. 131-159.
- Schmid (Munche), H.J. (2005). "Spreading contextualization: English lexicology in Germany between 1970 and 2000". Stephan Kohl (ed.). *Anglistik: Research Paradigms and Institutional Policies 1930-2000*. 293-311.
- Segel, E. (2008). "Re-evaluating zero: When nothing makes sense. *SKASE: Journal of theoretical Linguistics*. 5. 2. 1-20.
online: www.skase.sk/Volumes/JTL12/pdf_doc/1.pdf
- Štekauer, P. (2000). *English word-formation: A history of research (1960-1995)*. Germany: Tübingen.
- _____ (2001). "Fundamental principles of an onomasiological theory of English word-formation". *Onomasiology Online* (<http://www.onomasiology.de>). 2, 1-42.
- Zhang, J. (2007). *The Semantic salience hierarchy model: The L2 acquisition of psych predicates*. Switzerland: Peter Lang AG.

پی نوشت:

1. Melčuk
2. Sasure

3. Segel

4. Bloomfield

5. Balteiro

ع- توجه به این نکته ضروری است که «واژ تهی» (empty morph) پدیده‌ای متفاوت از تکواژ صفر است. واژ تهی واژی است که تظاهر معنایی ندارد مانند «-al» در «syntactical» (بی‌پرد و وُلپ، ۲۰۰۵: ۱۹۰).

7. Booij

8. Aone

9. Wittenburgh

10. Iriskulov

11. zero radical

12. Awa

13. Kastovsky

14. Marchand

15. Štekauer

16. Overt Analogue Criterion

17. Mela-Athanasopoulou

18. Haselow

19. Bloch

20. Trager

21. Sanders

22. Nida

23. Aronoff

24. Fudeman

۲۵. به اعتقاد اشتکاور (۲۰۰۰: ۸۲)، تکواژگونه‌های یک تکواژ باید به جهت آوایی به هم مربوط باشند؛ بنابراین، صفر نمی‌تواند تکواژگونه‌هیچ تکواژی باشد و در نتیجه تکواژ صفر و مثلاً «-ize» (در: legal/legalize و clean (adj) / clean (V)) دو تکواژ مترادف اما متمایزند.

26. Plag

27. Hass

28. alternation rule

29. Greenberg

30. Pennanen

31. expressiveness

32. exclusiveness
33. contrastiveness
34. Zero Sign Introduction Principle (ZSI)
35. entity
36. Austin
37. Schönefeld
38. Högnadóttir
39. Olsen
40. morph
41. Koch
42. Evans
43. Myers' Generalization Rule
44. Zhang
45. Hale
46. Keyser
47. Roca
48. Feliu
49. Bakker
50. Lieber
51. Bauer
52. González.Torres
53. Matthews
54. Schmid
55. gender
56. Katamba
57. Stonham
58. mother node
59. analytic

